

نقد رویکرد کارکردگرایانه به قصص

قرآنی

مهدی سعیدی^۱

سید عبدالمجید حسینی زاده^۲

سید علی علم الهدی^۳

حسین هوشنگی^۴

چکیده

رویکرد کارکردگرایانه به قصص قرآن توسط برخی افراد جریان اعتزال نو طرح گردیده است. نادیده انگاشتن جنبه واقع‌نمایی داستان‌ها از جمله مولفه‌های اصلی این نگرش است. در این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی ضمن تبیین رویکرد کارکردگرایانه (ناظر به قصص قرآن)، به بررسی نسبت میان اهداف و اوصاف داستان‌های قرآن- که در متن قرآن بر آنها تاکید شده- با مساله واقع‌نمایی پرداخته شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد اوصاف قصص (مانند وصف حق و أحسن) ظهور در واقع‌نمایی دارد و اهداف و اغراض مترتب بر قصص (مانند تثبیت قلب پیامبر، صدق دعوی نبوت و...) در بستر واقع‌نمایی قصص حاصل خواهد شد، و روش قرآن در نقل داستان‌ها گواه روشنی بر مطابقت گزارش‌های تاریخی قرآن با واقع بوده، و نگرش کارکردگرایانه در تحلیل قصص قرآن قرین توفیق نیست.

واژه‌های کلیدی: قصص، واقع‌نمایی، اهداف قصص، کارکردگرایی، زبان دین، نومنعتزله.

۱. دانش آموخته دکتری کلام (فلسفه دین)، عضو هیئت علمی گروه الهیات و معارف اسلامی

دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، MAHDISAEDI970@YAHOO.COM

۲. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران،

MAJIDHOSEINIZADEH@YAHOO.COM

۳. دانشیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران،

ALAMOLHODA53@GMAIL.COM

۴. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران،

H.HOOSHANGI@ISU.AC.IR

مقدمه

از جمله مباحث مطرح در حوزه فلسفه دین و قرآن پژوهی معاصر، نگرش کارکردگرایانه به گزاره‌های دینی به ویژه گزاره‌های تاریخی قرآن کریم است. نگاه کارکردی منطق گسترده‌ای است که در حوزه‌های مختلف از جمله دین به کار برده می‌شود. استفاده کنندگان این منطق می‌کوشند تا حضور و تداوم یک پدیده را با استناد به سودمندی آن مدلل سازند (فصیحی، ۱۳۹۰: ۲۵). این نوع نگاه در اوج خود، دین را به امری ابزاری و مصرفی فرو می‌کاهد و از ابعاد معرفتی دین غفلت می‌ورزد (همان).

یکی از دیدگاه‌های رایج در دوران معاصر در ناحیه تحلیل کارکرد زبان دین به ویژه گزاره‌های تاریخی متون دینی، نظریه «سودمندی عملی زبان دین فارغ از جنبه نظری آن» است که با عنوان کارکردگرایی تعبیر می‌شود. زبان دین و گزاره‌های تاریخی متون دینی در این نگرش، به این دلیل معنادار دانسته می‌شوند که نقش مثبت در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد. نه از آن لحاظ که پشتوانه نظری و واقعیت عینی دارد (سعیدی روشن، ۱۳۹۰: ۱۷۳). در جهان غرب گروهی از کارکردگرایان متأثر از دیدگاه ویتگنشتاین مانند بریث ویت، معتقد بودند که کارکرد مدعیات دینی اساساً شبیه کارکرد گزاره‌های اخلاقی است. وی با تمرکز بر داستان‌ها و حکایاتی که در متون دینی بیان شده، هدف آن‌ها را سوق دادن انسان به سمت زندگی اخلاقی می‌داند. به نظر بریث ویت، برای آنکه این حکایات به هدف اصلی خود برسند، لازم نیست صادق باشند یا حتی دیگران آن‌ها را صادق به شمار آورند (هیک، ۱۳۹۰: ۲۰۷). در جهان اسلام نیز برخی از افراد جریان نومعتزله^۱ مانند محمد احمد

۱. جریان فکری نو معتزله یکی از گرایش‌های کلامی برجسته در جهان اسلام است. ظهور این جریان از قرن نوزدهم میلادی به بعد است. نظریه پردازی بر اساس مبانی معتزله و تیز استفاده از مبانی عقلی - فلسفی جهان غرب از ویژگی‌های این جریان فکری است. طرح دیدگاه‌های آنان در مواردی باعث جنجال و چالش‌های فکری در جهان اسلام شده است و اعتراضات بسیاری را متوجه آنها ساخته است. افرادی چون ناصر حامد ابوزید، امین الخولی، حسن حنفی، محمد خلف الله، از افراد شاخص این جریان محسوب می‌شوند (رک: گلی و یوسفیان، ۱۳۸۹: ۱۱۳ - ۱۴۰).

خلف الله، با اتخاذ دیدگاهی شبیه دیدگاه بریث ویت در باب گزاره‌های تاریخی قرآن کریم، مدعی‌اند که برخی از قصص قرآن ناظر به واقع نبوده و صرفاً جهت تحریک احساسات و عواطف بیان شده است. (خلف الله، ۱۹۹۹: ۱۵۲) در این پژوهش در صدد پاسخ به سه پرسش محوری هستیم: با توجه به متن قرآن کریم و اهداف و اوصافی که در خود قرآن برای قصص ذکر کرده، چه نسبتی میان این اوصاف و اهداف با واقع‌نمایی وجود دارد؟ آیا اغراض و اهداف مترتب بر قصص قرآن، بدون تکیه بر واقع‌نمایی قابل تحصیل هستند؟ روش قرآن در بیان قصص دال بر واقع‌نمایی است یا نواقع‌نمایی؟

پیشینه

برخی پژوهش‌های انجام شده مرتبط با این موضوع عبارتند از: ۱. مقاله «واقع‌نمایی گزاره‌های خبری قرآن کریم؛ نحوه اثبات و ادله» نگاشته آقایان محمدرضا امین و احمد واعظی، که به بررسی ادله عقلی و نقلی برای اثبات واقع‌نمایی گزاره‌های خبری قرآن کریم به صورت عام می‌پردازد؛ و به گزاره‌های تاریخی به صورت مجزا نپرداخته است و به رابطه اوصاف و اهداف قصص قرآن اشاره‌ای نکرده است. ۲. مقاله «قصص قرآن در آینه واقع‌نمایی» نگاشته آقای محمد نقیب زاده که به نقد برخی از استدلال‌های رویکرد غیر واقع‌نما از جمله احمد خلف الله پرداخته، و به رابطه اوصاف و اهداف قصص قرآن اشاره‌ای نکرده است. ۳. مقاله «زبان قرآن از منظر کارکردشناختی» نگاشته آقای محمدباقر سعیدی روشن که به بررسی زبان قرآن از منظر کارکردشناختی به صورت عام پرداخته و به گزاره‌های تاریخی آن اشاره‌ای کوتاه کرده است. ۴. دو مقاله دیگر، یکی مقاله آقای طیب حسینی است که فقط به نقد روشی دیدگاه خلف الله - آن هم پیرامون قصه اسطوره‌ای - پرداخته و به بررسی نسبت میان اهداف و اوصاف قصص با واقع‌نمایی نپرداخته است. و دیگری مقاله آقای مهدوی راد است که به صورت مفصل‌تری به تبیین دیدگاه خلف الله پرداخته و نقادی وی بر مبنای برخی تفاسیر عصری سامان یافته، و به صورت جزئی و محدود به برخی اوصاف قصص و رابطه آن با واقع‌نمایی اشاره کرده است. در این مقاله با تمرکز بر روی اهداف و اوصاف قصص قرآن که در خود قرآن بدان‌ها اشاره شده، فارغ از ادله عام واقع‌نمایی گزاره‌های خبری قرآن که به تبع، گزاره‌های تاریخی را نیز شامل می‌شود؛ به بررسی

نسبت میان این اوصاف و اهداف (کارکردها) با واقع‌نمایی بر اساس روش تحلیلی - توصیفی پرداخته شده است. برای دستیابی به این هدف اشاره به دیدگاه احمد خلف الله به عنوان شاخص رویکرد کارکردگرایانه به قصص قرآن ضروری است.

۱. دیدگاه احمد خلف الله

نظریه وجود قصه اسطوره‌ای در قرآن کریم را محمد احمد خلف الله در رساله دکتری اش با نام «الفن القصصی فی القرآن الکریم» طرح کرد. خلف الله آنگونه که خود تصریح کرده است، در مقام دفاع از قرآن کریم در مقابل ایرادات و شبهات برخی مستشرقان و مبلغان مسیحی مبنی بر غیر واقعی بودن برخی داستان‌های قرآن، به این نظریه روی آورده، و بدین ترتیب درصدد برآمده ذهن مخالفان و اشکال کنندگان را از مواد قصه‌ها برگردانده، و به اهداف تربیتی و دینی قصه‌ها متوجه سازد (خلف‌الله، ۱۹۹۹: ۳۷) اما به هر حال نتیجه این دیدگاه، اسطوره‌ای و غیر واقعی شمردن برخی قصه‌های قرآن است و نتیجه دیگر، آنکه این بخش از قصه‌های قرآن قابلیت استناد تاریخی ندارند و مهم‌تر از این دو، آنکه قرآن کریم برای رسیدن به اهداف و اغراض و بیان مطالب حق خود از مطالب غیر واقعی مدد گرفته است (طیب حسینی، ۱۳۸۸: ۱۴۵) خلف الله بحث از اسطوره بودن قصه‌های قرآن را در باب دوم کتابش تحت عنوان «ما هی القصّة و هل فی القرآن قصّة فتیّة» مطرح کرده، و پیش از بیان اقسام قصه‌های قرآن و تعریف هر یک، تاکید می‌کند که قصه‌های قرآن ادبی‌اند، و قصه ادبی را چنین تعریف می‌کند:

«قصه اثری ادبی است که نتیجه تخیل قصه گو در باب حوادثی است که قهرمان حقیقی ندارد و اگر قهرمان هم داشته باشد، حوادث منسوب به او هرگز وجود خارجی ندارد و اگر قصه واقع هم شده باشد بر اساس فن بلاغی، تنظیم و بیان شده است؛ یعنی تقدم و تأخر رخدادها و اضافات آن به نحوی است که شخصیت تاریخی را از حقایق عادی خارج و به امری خیالی تبدیل می‌کند» (خلف الله، ۱۹۹۹: ۱۵۲).

طبق تعریفی که خلف الله از قصه ادبی ارائه می‌دهد، باید به دنبال بحث درباره قصد ادبی یا هنری از قصه‌های قرآن باشیم، که آیا در قصه‌های قرآن کریم چنین قصد ادبی یا هنری وجود دارد یا نه؟ به بیان دیگر باید دنبال این باشیم که آیا قرآن کریم از نقل قصه‌ها همان چیزی را قصد کرده که یک ادیب در نقل قصه به دنبال آن است؛

یعنی تاثیر بر وجدان مخاطب و انگیزش عاطفی و خیال، یا اینکه به دنبال تاثیر عقلی بر مخاطب و اقامه دلیل و برهان برای اوست (همان).

منطق ادبی از منظر خلف الله، تنها راه رسیدن به برداشت‌های دینی، اجتماعی و عبرت‌های قصه‌های قرآن است که همان فلسفه وجودی قصه‌ها است (همان: ۵۹). ایده منطق ادبی که خلف‌الله آن را مطرح می‌کند متأثر از دیدگاه استادش امین الخولی است (همان: ۳۱). خولی با معرفی قرآن به عنوان مهم‌ترین اثر ادبی جهان عرب، و طرح این نکته که مصحف کنونی بر طبق ترتیب نزول آیات ترتیب نیافته، و در نتیجه موجب پراکندگی آیات مربوط به یک موضوع در سوره‌ها و سیاق‌های مختلف گشته، تفسیر ترتیبی قرآن را نامطلوب تشخیص داده و به جای آن تفسیر موضوعی قرآن را پیشنهاد می‌دهد، و آن را بهترین و مطمئن‌ترین روش تفسیری می‌داند (خولی، ۱۹۹۵، ۱۰: ۲۳۳)؛ روشی که به «مکتب ادبی در تفسیر» شهرت یافت.

از مهم‌ترین مولفه‌های روش تفسیر موضوعی که امین الخولی بر آن تاکید دارد، پیوند وثیق بین علم بلاغت و روان‌شناسی است. بر این اساس خولی معتقد است هر هنری به طور عام و هنرهای کلامی به طور خاص، باید مبتنی بر روان‌شناسی انسانی باشد (همان: ۱۵۲). روش قرآن کریم نیز توجه به نفوس بشری است و از این طریق بر روان انسان‌ها تأثیر می‌گذارد، و بنابر این وجه اعجاز قرآن بُعد روان‌شناختی (الإعجاز النفسی) آن است (همان: ۱۵۴). وی تنها راه فهم و تفسیر صحیح قرآن را درک ظواهر روان‌شناختی قرآن می‌داند (همان: ۱۵۴) و بر این اساس همگان را به تفسیر روان‌شناسانه قرآن (التفسیر النفسی) فرا می‌خواند (همان: ۱۶۰).

با این حال، خولی موفق نشد به برنامه تفسیری‌اش عمل کند ولی توسط برخی از شاگردانش مانند خلف الله پیگیری شد. خلف الله براساس نظریه خولی درباره ادبیات که آن را وسیله‌ای برای جلب احساسات و هدایت آن بر طبق اهداف نویسنده می‌داند، دست به کاریافتن ابزارهایی شد که با آنها به اعتقاد خودش قصص قرآن به طرز منحصر به فرد و تاثیرگذاری به روز می‌شوند. داستان‌های قرآن برای اینکه تاثیر روان‌شناختی داشته باشند نیازی به مطابقت دقیق با واقعیت‌های تاریخی ندارند

(ویلانت، ۱۳۸۳: ۱۳۷). خلف الله داستان‌های قرآن را به سه نوع تاریخی، تمثیلی و اسطوره‌ای تقسیم می‌کند، و با تکیه بر منطق ادبی به تعریف و تحلیل سه نوع قصه در قرآن می‌پردازد و عنصر واقعی‌نمایی را با شدت و ضعف در هر سه نوع قصه (در برخی به صورت موجه جزئی و در برخی به صورت موجه کلیه) به چالش می‌کشد (رک: خلف الله، ۱۹۹۹: ۱۵۲ - ۲۱۰).

۲. اوصاف قصص

قرآن کریم که از سنخ کلام است مانند سایر کلام‌های معمولی از معنای مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خودش ابهام و تیرگی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴۱). خدای سبحان که گوینده قرآن و نازل کننده قرآن است بهتر از هر موجود دیگری قرآن را می‌شناسد و در معرفی قرآن، افضل از هر صاحب نظر دیگر است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱، ۱۳). با توجه به این اصول که زیربنای شناخت و فهم قرآن است، با مراجعه به متن قرآن و بیان برخی اوصاف و اهداف قصص قرآن و هم چنین روش قرآن در بیان قصص، تلازم بین این اوصاف و اهداف داستان‌ها در قرآن، و واقع‌گویی و واقع‌نمایی گزاره‌های تاریخی قرآن نمایان می‌گردد.

قرآن کریم دارای اوصاف فراوانی است (فرقان، عزیز، حق، حکیم، ...). که در خود قرآن بدان‌ها اشاره شده است (فرقان: ۱، فصلت: ۴۱، آل عمران: ۳، یس: ۲). و میان این اوصاف و واقع‌نمایی گزاره‌های خبری قرآن کریم به دلالت التزامی، تضمینی و مطابقی تلازم وجود دارد. و به تبع این تلازم؛ گزاره‌های تاریخی قرآن را نیز شامل می‌شود، که در برخی نوشته‌ها و مقالات بدان پرداخته شده است (رک: واعظی و امین، ۱۳۹۵: ۵۰-۷۳). علاوه بر اوصافی که وصف خود قرآن کریم به صورت عام قرار گرفته‌اند؛ قصص قرآن نیز به طور خاص در لسان قرآن متصف به اوصافی هستند که میان این اوصاف و واقع‌نمایی قصص، نوعی تلازم وجود دارد.

۲-۱. وصف حق

یکی از واژگان پر کاربرد در قرآن کریم واژه «حق» است. این واژه در آیات فراوانی وصف خود قرآن کریم به صورت عام قرار گرفته است (بقره: ۱۷۶، آل عمران: ۳، نساء: ۱۰۵، مائده: ۴۸، انعام: ۱۴، اسراء: ۱۰۵). به دلیل مشابهت آیات و پرهیز از اطاله کلام به بررسی یک نمونه از آیات ذکر شده خواهیم پرداخت: ﴿نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ... ﴿(آل عمران: ۳)﴾. واژه حق در قرآن ۲۴۷ بار به کار رفته است که با کاوش در کتب معتبر لغت برای واژه «حق» چند معنا به دست می‌آید: نقیض باطل (فراهیدی، ۱۴۲۳، ۳: ۶)، احکام و صحت شیء (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲: ۱۵)، ثبوت (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۴۳)، مطابقت و موافقت با واقع (راغب، ۱۴۱۲: ۱۶۹)، ثبوت همراه با مطابقت واقع (مصطفوی، ۱۴۳۰، ۲: ۳۰۶).

لذا با توجه به کثرت کاربرد واژه حق در قرآن، درصد کمی از موارد کاربرد آن مربوط به حق به معنای حقوقی آن است، و دیگر موارد آن در معانی دیگری نظیر اعتقاد مطابق با واقع، خود واقعیت و کلام مطابق با واقع به کار رفته است. قدر مشترک و وجه تشابه این سه معنا این است که در همه آنها یک نوع مطابقت با واقع و لحاظ واقع وجود دارد (مصباح، ۱۳۸۹، ۲: ۶۲-۶۳).

بر این اساس تعبیر «بالحق» درباره نزول قرآن، نشان حق محض بودن قرآن است، و قرآن جامع همه ارکان چهارگانه حق - یعنی متکلم، تکلم، پیک و مستمع حق - است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ﴾، پس این کتاب از آغاز تا پایان فرایند نزول، پیچیده به حق است: ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾ (اسراء: ۱۰۵)، (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۳: ۲۲۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۲: ۶۹۸؛ قطب، ۱۴۲۵، ۴: ۲۲۵۴).

۱. متکلم (خداوند) حق صرف، ثابت بالذات و غیر متناهی است (لقمان: ۳۰).

۲. تکلم (سخن خدا) حق است (احزاب: ۴).

۳. پیام رسان وحی، حق است (حجر: ۸).

۴. پیامبر گیرنده حق است و وحی را به حق می‌گیرد (اسراء: ۱۰۵).

و حق یعنی ثابت محض و بالذات؛ و سخنی که از ثابت بالذات برآید، مطابق واقع است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۲۰: ۳۳۳). و از این روست که قرآن معیار تشخیص حق و باطل می‌گردد؛ هم مصدق می‌شود هم مفرق؛ بعضی را تصدیق می‌کند و برخی را تکذیب، اگر «ما بین یدیه» حق محض بود، قرآن هم در باره آن مصدق محض است، ولی اگر «ما بین یدیه» هم چون تورات وانجیل، حقی با باطل و صدقش با کذب آمیخته بود، قرآن کریم درباره آن مصدق محض نیست، بلکه مصدق سخنان صدق آنها و مکذب تحریفات و اکاذیب راه یافته در آنهاست، بدین جهت بعد از صفت

«بالحق» می‌فرماید: «و أنزل الفرقان» یعنی این کتاب فقط مصدق نیست بلکه جدا کننده نیز هست (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۱۳: ۶۲). با این بیان معنای «نزل علیک الکتاب بالحق» روشن می‌شود؛ یعنی اگر قرآن کریم شما را به اصول و فروع دین فرا می‌خواند و قصص انبیاء و امت‌های گذشته را بازگو می‌کند یا وعده و وعید می‌دهد یا ثواب و عقاب را طرح می‌کند و خود را کلام‌الله می‌داند، این همه حق است و می‌تواند معیار سنجش دعای و دعوت‌های دیگر به ویژه کتاب‌های انبیاء گذشته مانند تورات باشد، زیرا دعوت و دعوی تورات بر اساس آیه ۷۹ سوره بقره، و با تأیید آیه ۴۶ سوره نساء، آسیب دیده است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۱۳: ۶۳).

بر اساس همین معیار بودن است که قرآن کریم داستان‌های خود را با وصف حق توصیف می‌کند (آل عمران: ۶۲، آل عمران: ۱۰۸، مائده: ۲۷، هود: ۱۲۰، کهف: ۱۳، قصص: ۳) و آنها را مبرای از اکاذیب و باطیل می‌داند. به عنوان مثال قرآن کریم در جریان نقل داستان فرزندان آدم علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ﴾ (مائده: ۲۷). قید «بالحق» جار و مجرور و متعلق به کلمه نَبَأ یا کلمه آتل است؛ و اشعار به این معنا دارد که این داستان آنگونه که در بین بنی اسرائیل معروف شده، نیست و دستخوش تحریف گردیده و جزئیاتی از آن ساقط شده است، و خلاصه داستان مورد بحث به نقل اسرائیلیان حق نیست و ای پیامبر داستان را به حق بر آنان تلاوت کن (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۵: ۳۰۰) و آن را آنچنان که بوده و با واقعیت مطابق بوده برایشان بخوان (سیدقطب، ۱۴۲۰، ۲: ۸۷۵)، و این خود نشان از واقع‌گویی، واقع‌گرایی و واقع‌نمایی گزاره‌های تاریخی قرآن است.

خلاصه سخن اینکه قصه در قرآن آزموده‌هایی عینی و واقعی در زندگی بشر است که آینه عبرتی فرا روی آینده قرار می‌دهد و نمی‌تواند فرض و خیال باشد؛ چرا که اولاً با وجود فراوانی تجربه‌ها و ماجراهای پندآموز گذشته‌ی پر پیچ و خم زندگی انسان، نیازی به پناه بردن به داستان‌های تخیلی یا عامیانه نیست. ثانیاً آیین نظام مند که بر اساس پندارها و انگاره‌ها پایه ریزی شود، در آستانه فروپاشی و نابودی قرار خواهد داشت و سیل واقعیات، آن را خواهد برد؛ به ویژه آنگاه که این پندار تخیلی، آشکار و رسوا شود (معرفت، ۱۴۲۳: ۴۴۰).

۲-۲. احسن بودن قصص قرآن

از جمله اوصاف قصص قرآن احسن بودن آنهاست: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ (یوسف: ۳). واژه «قصص» در این آیه به معنای اقتصاص (قصه سرایی) است، بنابراین مفعول مطلق نوعی است (طبرسی، ۱۴۱۲، ۲: ۱۷۵)؛ بدین شکل: «نحن نقص عليك اقتصاصا احسن»، و به این معنا که ما با بهترین روش قصه‌گویی برای قصه می‌سراییم، روشی که راست و حق است نه دروغ و باطل یا اغراق آمیز و دارای حشو و زواید (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۰: ۷۳). از این رو حسن قصه در حق، صدق، نافع و آموزنده بودن آن است، و این روش قصه‌پردازی اختصاصی به داستان حضرت یوسف ندارد، بلکه ناظر به سنت الهی در اصل اقتصاص است که همه قصص قرآن را شامل می‌شود (همو، ۱۳۸۷، ۳: ۵۱۵).

۳. اهداف و کارکردهای قصص قرآن

نگرش کارکردگرایانه به قصص قرآن؛ کارکرد اصلی داستان‌های قرآن را تحریک احساسات و عواطف می‌داند، نه بیان واقعیات تاریخی و رخدادهای خارجی، و این مدعا از جملات پرکاربرد احمد خلف الله در طرح نظریه خویش است و به نوعی مبنای اصلی وی در بیان دیدگاهش می‌باشد (رک: خلف الله، ۱۹۹۹، ۶۰، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۶، ۹۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۸۴-۲۸۶). در حالی که قصص قرآن دارای اغراض و کارکردهای متنوعی در راستای اهداف قرآن کریم هستند که تامین این اغراض و اهداف بدون تکیه بر واقع و حقیقت میسر نخواهد بود. از این رو با واکاوی این اهداف که در خود قرآن بدانها تصریح یا اشاره شده است؛ لزوم واقع‌نمایی داستان‌های آن نمایان خواهد شد، و مخاطب متفطن بدین نکته رهنمون خواهد شد که این اهداف و اغراض مترتب بر قصص قرآنی جز در بستر واقع‌گویی و واقع‌نمایی حاصل نمی‌شود. برخی از مهم‌ترین این اهداف به این شرح است:

۳-۱. صدق دعوی نبوت

قرآن کریم معجزه جاوید الهی است. در تعریف اعجاز بر خارق‌العاده بودن آن و انحصار آن توسط فرستادگان الهی تاکید شده است، و اینکه بشر عادی در صورت به کارگیری تمام قوای خود باز هم از آوردن آن عاجز است. از جمله مباحثی که در بحث اعجاز مطرح است؛ تلازم بین صدق مدعی اعجاز و خود معجزه است؛ چرا که

شخص نبی که مدعی ارتباط با جهان غیب است و خود را فرستاده خداوند برای هدایت و رهبری بشر می‌داند، برای تایید و اثبات این ارتباط خارق‌العاده باید متناسب با آن عملی خارق‌العاده و عینی انجام دهد تا ارتباطش با پروردگار عالمیان اثبات گردد، و همگان مشاهده نمایند که صدور امر خارق‌العاده، برای او ممکن، و او متکی به قدرت لایزال الهی و مؤید من عندالله و شخصی فوق‌العاده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۱۰۵-۱۰۷). از این رو اعجاز انبیاء قرین با تحدی و هم‌اوردطلبی است.

قرآن کریم به عنوان سند زنده اعجاز رسول اکرم ﷺ این تحدی و هم‌اوردطلبی را در چندین آیه به صراحت اعلام داشته (بقره: ۲۳) و همه نامعتقدان به حقانیت این کتاب آسمانی را به مبارزه فرا خوانده تا اگر در حقانیت کلام الهی و صدق آورنده آن تردید دارند، مانند آن را بیاورند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱: ۶۸). از خصوصیات اعجاز قرآن، معجزه بودن آن از جهات مختلف است؛ از جمله وجوه اعجاز قرآن، مساله اخبار غیبی است که یکی از اهداف قصص قرآن تامین همین هدف والاست؛ زیرا آورنده قرآن که با خواندن و نوشتن مأنوس نبوده؛ و همنشینی او با عالمان اهل کتاب مشهود کسی نبوده؛ به شیوه نیکو و دقیق داستان انبیای پیشین را بازگو می‌کند؛ خود دلیلی است روشن بر آنچه می‌گوید و سروش غیبی است که از جهان ملکوت بر او وحی شده است (معرفت، ۱۴۲۳: ۴۲۶). قرآن کریم در برخی آیات، این غرض و هدف مهم را یادآوری می‌کند (یوسف: ۲-۳، قصص: ۴۴-۴۶، آل عمران: ۴۴، هود: ۴۹). داستان‌هایی که خود پیامبر نیز از آنها بی خبر بود و در همه مردم عرب کسی مدعی نشد که از این داستان‌ها آگاهی داشته است: ﴿مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...﴾: نه تو، و نه قومت، این‌ها را پیش از این نمی‌دانستید (هود: ۴۹) (مطهری، ۱۳۸۲: ۹۴). یعنی اگر این داستان‌ها را از طریق وحی برای تو بیان نمی‌کردیم نه تنها تو و قومت این خبرها را نمی‌دانستید، بلکه اساساً تو کسی نبودی که بتوانی با سعی خودت از این خبرهای غیبی آگاه شوی، نکته‌ی ادبی که در این آیه وجود دارد این است که جمله (ما کنت تعلمها) تفاوت بسیاری با عبارتی نظیر «ما تعلمها» یا «ما علمتها» دارد. معنای عبارت دوم این است که تو نمی‌دانی یا ندانستی آن را، ولی معنای عبارت اول این است که امکان دانستن آن مطالب غیبی برای تو نبود و هرگز نمی‌توانستی از آنها آگاه شوی (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۴۸). قرآن کریم در بیان این داستان‌ها از تورات وانجیل پیروی نکرد بلکه آنها را اصلاح کرد و تحقیقات عصر جدید در مورد قوم سبأ و

ثمود هم نظر قرآن را تایید می‌کند (مطهری، ۱۳۸۲: ۹۵؛ معرفت، ۱۴۲۳: ۴۱۸-۵۶۰).

حال اگر این داستان‌ها ناواقع‌نما باشند؛ تاکید بر خبر غیبی بودن آنها چه معنایی دارد؟ و تحدی به چنین اخباری که ناظر به واقعیات خارجی نیست و تنها اثرش ایجاد تحیر یا نوعی انگیزش احساسات در میان مخاطبان است به آسانی قابل پاسخ‌گویی است. لذا بر خلاف ادعای مدعیان ناواقع‌نمایی در قصص قرآن؛ اعتراف مخاطبان به بدیع بودن ساختار قرآن و قصص آن و ناتوانی مخاطبان از هم‌آوردی با آن، دلیل متقن بر مطابقت گزاره‌های تاریخی قرآن با واقعیات خارجی است.

۲-۳. عبرت‌آموزی

یکی از کارکردها و اهداف بیان قصص قرآن عبرت‌آموزی و عبرت‌دهی است: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَا كُنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (یوسف: ۱۱۱). در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود! این‌ها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد؛ و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.

در معنای واژه عبرت به «لحاظ کردن آنچه گذشته» (فیومی، ۱۴۱۴، ۲: ۲۹۰) و «توجه به آنچه مشاهده می‌شود برای نیل به آنچه مشاهده نمی‌شود» (فراهیدی، ۱۴۲۳، ۲: ۱۲۹) اشاره شده است. در تفسیر آیه ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ﴾ (یوسف: ۱۱۱) برخی گفته‌اند جمله «ما کان حدیثاً یفتراً» تعلیل جمله «لقد کان فی قصصهم» است؛ زیرا این داستان خبری صدق و مطابق با واقع است، نه قصه‌ای خیالی و اختراعی، و عبرت فقط از خبر واقعی به دست می‌آید (ابن عاشور، بی‌تا، ۱۲: ۱۳۱). بر این اساس عبرت‌دهی مبتنی بر حکایت از چیزی است که رخ داده و می‌دهد. از این رو فرایند عبرت‌دهی مبتنی بر پیش‌فرض ناظر به واقع بودن است. لذا در قرآن بیان قصص و گزاره‌های تاریخی به عنوان یک مبدأ معرفت و یک منشأ شناخت برای عبرت‌گیری مطرح است.

قرآن داستان‌ها و حکایاتی را ذکر می‌کند و با صراحت می‌گوید که هدف از بیان این داستان‌ها تفکر و عبرت‌گیری است (اعراف: ۱۷۶، یوسف: ۱۱۱، آل عمران: ۱۳۷) (مطهری، ۱۳۹۸: ۸۵). قرآن در مقام درس‌آموزی عملی است لذا در بخشی از عبرت‌آموزی‌های خود، زندگی اقوام و امت‌ها را به عنوان مایه تنبه برای اقوام دیگر مطرح می‌کند (بقره: ۱۳۴) (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۸). از این رو اگر اعمال امت‌های پیشین افسانه و داستان‌های خیالی باشد منطقی نیست به اعمال آن امت‌ها اشاره شده و با اعمال مخاطب ارتباط داده شود؛ چرا که عبرت‌آموزی از تاریخ، زمانی تحقق می‌یابد که اخبار بازگو شده واقعی و حقیقی باشد، چون بنا بر آن است که از تجربه‌های خوب و بد گذشته عبرت‌گیری شود، و تجربه زمانی صدق می‌کند که واقعی بوده و مجالی برای فرض و خیال در آن نباشد (معرفت، ۱۳۸۸: ۵۲۰). دلیل این امر این است که عبرت‌دهنده، عبرت‌دهی راه شیوه مقایسه وضعیت موجود با پدیده‌ای که قبلاً رخ داده است با غرض اصلاح رفتار، گفتار با وضعیت مخاطب بالفعل و واقعی انجام می‌دهد. و اصولاً تاثیرپذیری جدی مخاطب از داستان هنگامی است که در پوشش واقعیت باشد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۰؛ ۱۰۱؛ امین و واعظی، ۱۳۹۵: ۶۳).

۲-۳. تفکر

قرآن کریم به وسیله تذکر یا بیان و توضیح آیات (بقره: ۲۲۱) با أمثال و توصیفات مختلف (حشر: ۲۱) و با حکایت کردن قصص به بهترین بیان، سعی در وادار کردن انسان به تفکر در مورد زندگی دنیا و آخرت دارد « (اعراف: ۱۷۶؛ بقره: ۲۱۹) تا از این طریق مسیر تکاملی خود را صورت بخشیده و به گذرا بودن دنیا و جاودانگی آخرت پی ببرد و شیفته دنیا نشود و دنیا را آمال خود قرار ندهد؛ و در بیانی هدف از نزول قرآن و شاید مهم‌ترین آن را؛ تفکر می‌داند (نحل: ۴۴). تفکر همان‌طور که در لغت آمده، «تصرف القلب بالنظر فی الدلیل» است (عسکری، ۱۴۰۰: ۶۷). پس قرآن خواستار دقت انسان در علل پدیده‌هاست. از سوی دیگر، امر به تفکر و هدف قرار دادن آن با سخن گفتن بدون توجه به واقع، سازگار نیست؛ زیرا امور غیر واقعی دلیل ندارند. پس گوینده‌ای که هدفش تفکر است در مقام حکایت از واقع سخن می‌گوید.

۳-۴. فلسفه تاریخ و بیان سنت‌های الهی

از جمله اهداف و کارکردهای داستان در قرآن کریم بیان سنت‌های الهی و قواعد حاکم بر جوامع بشری و به عبارت دیگر فلسفه تاریخ است. بر این اساس قرآن پس از بیان قصص و بیان جزئیات حوادث تاریخی، اصل کلی آن یعنی فلسفه تاریخ را بیان می‌کند که سنت الهی است. به عنوان مثال پس از بیان قصه حضرت یونس می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انبیاء: ۸۸) یعنی سنت و قانون الهی بر این است که هر مضطر منیبی را از اعماق تاریک دریا یا هر گرفتاری دیگری نجات دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۱۳: ۱۵۳). بیان یک امر به عنوان سنت و قانون به این معناست که یک امر تصادفی و فردی و موهومی نیست، که اگر فلان قوم یا گروه در گذشته در طریقی قدم گذاشتند و به فلان نتیجه مشخص رسیدند مخصوص آنها بوده و قابل تعمیم به سایر دوران‌ها و اقوام و ملت‌ها نیست؛ بلکه این یک سنت و قانون کلی است که شامل همه جوامع بشری در همه دوران‌ها میشود. لذا وقتی قرآن سر انحطاط امت‌ها را بیان می‌کند بدین معنی است که شما می‌توانید کاری بکنید که مانند آنها نشوید (مطهری، ۱۳۹۵: ۴۳). از این رو قرآن در بخشی از عبرت‌آموزی‌های خود، زندگی اقوام و امت‌ها را به عنوان مایه تنبه برای اقوام دیگر مطرح می‌کند (بقره: ۱۳۴) (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۸). حال اگر این داستان‌ها ریشه در واقعیت نداشته باشد، استخراج قانون کلی و حقیقی به عنوان فلسفه تاریخ چه معنایی دارد؟ آیا می‌شود از امر موهوم و خیالی قانون کلی و حقیقی استخراج کرد؟

۳-۵. تثبیت قلب پیامبر

از جمله کارکردهای بیان داستان در قرآن، دلداری به پیامبر و مومنان، و به تعبیر خود قرآن تثبیت قلب پیامبر است؛ که البته این تثبیت قلب ویژه پیامبر اکرم نیست، بلکه امت اسلامی نیز در این امر سهیم‌اند؛ به گواهی تعبیر «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» در آیه «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ...» (هود: ۱۱۲) که هم پیامبر اکرم و هم امت اسلامی را به استقامت فرمان می‌دهد. آری از این تعبیر می‌توان استظهار کرد که تثبیت فؤاد خاص پیامبر نیست و تثبیت قلب امتی نیز که باید همراه آن حضرت در صحنه بمانند مورد نظر است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۳۹: ۶۳۳). در سوره هود به این

مهم اشاره کرده و می‌فرماید: «وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَ مُوعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (هود: ۱۲۰). این آیه که بعد از ذکر داستان‌های پیامبران و امت‌های پیشین است به نوعی نتایج ذکر این داستان‌ها را در چهار محور بیان می‌کند: محور اول پیرامون ارتباط این داستان‌ها و تثبیت قلب رسول خداست. در عبارت «وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ...» تعبیر کلاً هم اشاره به گستردگی این داستان‌ها دارد و هم تنوع آنها؛ به این معنا که هریک از این قصه‌ها اشاره به انواع جبهه‌گیری‌ها در برابر رسولان الهی و انواع انحرافات و انواع مجازات‌ها دارد که ناظر بر ابعاد گوناگون زندگی انسان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۹: ۲۸۴).

لذا از آنجا که رسول خدا در انجام ماموریت‌های خویش با انواع ناملایمات و انواع جبهه‌گیری‌ها و مخالفت‌ها مواجه است؛ و این مخالفت‌های سرسختانه خواه ناخواه در قلب رسول خدا اثر می‌گذارد، چرا که او هم انسان و بشر است، و به تبع او در قلب مومنان هم اثر گذار است، بیان این داستان‌ها موجب آرامش و تثبیت قلب پیامبر و مومنان است. از این رو می‌فرماید: «ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ...» که این جمله عطف بیان آنباء است و اشاره به فایده نقل داستان‌ها داشته و مشعر به این مساله است که نقل این قصص قلب رسول خدا را آرامش می‌بخشد و اضطراب را از دل او جدا می‌کند و او را در مسیر دعوت به حق و تحمل آزارها استوار می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۱: ۷۱).

حال سوال این است که اگر این داستان‌ها واقع‌نما نباشند آیا تحصیل چنین غرضی (تثبیت قلب پیامبر و مومنان) ممکن است؟ آیا صرف تخیل و افسانه‌های جذاب می‌تواند انسان را در برابر انواع مشکلات و سختی‌ها که عملاً در زندگی با آن مواجه است مقاوم سازد؟ شاید داستان و قصه افسانه‌ای تا حدودی اثر گذار باشد اما همین که به ذهن انسان خطور می‌کند که اینها واقعیت نیست اراده او سست می‌شود؛ اما هنگامی که می‌داند اینها حکایات واقعی است و در عالم واقع چنین حوادثی رخ داده، انگیزه او برای طی مسیر مضاعف می‌شود، و این امری واضح و روشن است. لذا در محور دوم آیه، قرآن بر همین نکته تاکید می‌ورزد که آنچه گفتیم حق است (اسراء: ۱۰۵). به عبارتی دیگر حق، لازم قصص قرآن است؛ در هیچ بخشی از این داستان‌ها، افسانه و مطالب پنداری و دروغ راه نیافته است، بلکه حق محض و گزارش بی کم و

کاست واقع؛ یاد شده که از صادق‌ترین گوینده یعنی خدای سبحان (نساء: ۱۲۳) رسیده است که سخن او حق است (قوله الحق...) (انعام: ۷۳) (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۳۹: ۶۳۴). لذا این آیه بر این نکته تاکید می‌ورزد که گزاره‌های تاریخی قرآن را نباید سرسری شمرد و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد چرا که مجموعه‌ای است از بهترین درس‌های زندگی در تمام زمینه‌ها و در تمام اعصار (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۹: ۲۸۵).

۳-۶. پرورش انسان در مسیر ایمان به غیب

از جمله کارکردهای قصص قرآن تربیت انسان در جهت ایمان به غیب است. در آیات نخستین سوره بقره قرآن خود را کتاب هدایت معرفی کرده (بقره: ۲-۳) و از جمله خصوصیات متقین را ایمان به غیب می‌داند: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾ (بقره: ۴) لذا برای تأمین این غرض، داستان ملائکه، جن و معجزات الهی را نقل می‌کند (حکیم، ۱۴۲۵: ۴۶). حال که قرآن هدفش پرورش انسان در مسیر ایمان به عالم غیب است که واقعیت آن بالاتر و کامل‌تر از عالم شهادت و محسوس است، آیا داستان‌هایی که برای تأمین چنین غرض مهمی ذکر شده است می‌تواند ناواقع‌نما باشد؟! اساساً ناواقع‌نما بودن چنین داستان‌هایی خود به نوعی انکار عالم غیب است. لذا تحصیل چنین غرض مهمی جز در بستر واقع‌نمایی این قصص حاصل نخواهد شد.

۴. شیوه بیان قرآن در نقل قصص

بر خلاف ادعای خلف الله که معتقد است قرآن در حوزه قصص و داستان‌ها بر اساس اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند برای تأمین هدفش، برخی داستان‌های غیر واقعی را گزارش کرده است (خلف الله، ۱۹۹۹: ۲۶)، از جمله دلایلی که گواه روشنی بر اهتمام قرآن به نقل داستان‌های واقعی است و هرگز برای تحریک احساسات و عواطف از قصص خیالی و غیر واقعی استفاده نمی‌کند؛ روش قرآن در بیان قصص است؛ که در چند محور بدان اشاره می‌کنیم:

۴-۱. پیراستن قصص از تحریف‌های گذشته

یکی از اوصاف قرآن کریم «مهیمن» بودن آن نسبت به سایر کتب آسمانی است

(مأئده: ۴۸). از جمله لوازم مهیمن بودن قرآن این است که هنگام امتزاج و اختلاط در کتب آسمانی پیشین از جمله قصص انبیاء؛ معیار و میزان شناخت حق از باطل است. از این رو قرآن کریم در نقل برخی قصص انبیاء پیشین به انحراف و اختلاط این داستانها اشاره کرده و نقل خود را حق و درست می‌داند. به عنوان مثال در سوره آل عمران پس از نقل داستان‌هایی از حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ...». با توجه به اینکه کلمه هذا اشاره به داستان‌هایی دارد که در مورد حضرت عیسی نقل شده و حصری که در آیه به کار رفته؛ یعنی تنها این مطالبی که ما درباره عیسی علیه السلام گفتیم حق است نه ادعاهای نصارا در مورد آن حضرت (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳: ۲۲۷)، حال اگر قصص قرآن ناواقع‌نما باشند اولاً مهیمن بودن قرآن زیر سوال می‌رود، ثانیاً اهتمام قرآن به پیراستن قصص از امور غیر واقعی بیهوده خواهد بود! و این با حکیم بودن کلام الهی در تنافی خواهد بود.

۴-۲. مرز نهادن میان قصه و تمثیل

در قرآن بین قصه و مثل تمایز نهاده شده است. تمثیل همان تنزیل و رقیق کردن معارف بلند به وسیله مثل آوردن است، ولی قصص قرآنی بازگو کردن متن ماجرای واقعی گذشتگان است. بر همین اساس قرآن کریم مرز بین این دو را معین کرده و هرگز اجازه نمی‌دهد که اینها به هم آمیخته شوند و مخاطبان را به اشتباه اندازد. لذا هر جا سخن از تمثیل و بیان تمثیلی است محفوف به قرینه است تا از اشتباه جلوگیری کند. به عنوان مثال در سوره حشر که سخن از عظمت قرآن و بیان این نکته در قالب تمثیل است در پایان می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (حشر: ۲۱) از این رو اگر در بیان مطلبی قبل یا بعد از آن قرینه‌ای دال بر تمثیلی بودن وجود داشت- به گونه‌ای که محفوف به شاهد باشد- معلوم می‌شود که تمثیل است، و در غیر این صورت، آن مطلب ماجرای حقیقی است که رخ داده یا واقع می‌شود. و اگر در مواردی در کنار بیان حقیقی، عبارت «وَ أَصْرِبُ لَهُمْ مَثَلًا» (یس: ۱۳) یا مانند آن آمده باشد، برای نفی خصوصیت فرد واقع شده می‌باشد و نشان می‌دهد که آن مورد، نمونه و مثالی برای جامع و کلی است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۴۳۸). این اهتمام قرآن به مرز نهادن میان قصه و تمثیل نشان از واقع‌گویی و واقع‌نمایی قصص آن دارد.

۴-۳. ذکر قصص برخی از انبیاء و عدم ذکر برخی دیگر

در قرآن کریم قصه برخی از انبیاء پیشین ذکر شده و قصه برخی نیز نقل نشده است که در سوره غافر به این مطلب اشاره شده است (غافر: ۷۸). از جمله علل عدم ذکر قصص برخی انبیاء گذشته در قرآن این است که منطقه زیست آنان در خاور یا باختر دور بوده و در دسترس پژوهندگان قرار نداشته‌اند، از این رو چنین قصه‌هایی را باور نمی‌کردند؛ بر خلاف انبیائی که تحقیق درباره آنها میسر مردم عصر وحی بوده که خدای سبحان درباره آنان می‌فرماید: ﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۷)، چنان که در مورد قوم لوط و قوم شعیب که به عذاب الهی گرفتار شدند می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ و ﴿إِنَّهَا لِبِسْبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾ (حجر: ۷۵-۷۶)؛ یعنی در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران، و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۹: ۱۵۶). از این رو ارجاع جامعه عصر قرآن به منطقه عذاب شده و درس آموز امت‌های پیشین به گونه‌ای است که تحقیق‌پذیر است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۳۹: ۲۳۶)، و این نشان از اهتمام قرآن به بیان داستان‌های واقعی و قابل تحقیق برای مخاطبان خویش دارد.

۴-۴. تناسب وسیله با هدف، نه توجیه وسیله به واسطه هدف

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان در نقد رویکرد کارکردگرایانه به قصص قرآن مبنی بر اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند، ذیل داستان آزر عموی حضرت ابراهیم علیه السلام می‌نویسد: «برخی پژوهشگران گمان کرده‌اند اینکه قرآن در بسیاری از داستان‌های گذشتگان، عناصر ادبی قصه مانند زمان، مکان و شرایط طبیعی، اجتماعی و سیاسی را ذکر نمی‌کند، از آن رو است که قرآن در قصه گویی روشی برگزیده است که بهتر به هدف و مقصد برسد، بی آنکه در صدد بازشناساندن درست از نادرست باشد. از این رو ممکن است در راه رسیدن به مقصد خویش (یعنی هدایت آدمیان به سعادت) از داستان‌های متداول میان مردم یا اهل کتاب بهره گیرد، هر چند به صحت آن‌ها اطمینانی نباشد، یا حتی قصه‌ای خیالی باشد. این سخن خطاست؛ زیرا قرآن کتاب تاریخ یا نوشته‌ای تخیلی نیست، بلکه کتابی نفوذناپذیر است که باطل از هیچ

سو بدان راه ندارد. سخن خدایی است که جز حق نگوید و برای رسیدن به حق، از باطل مدد نجوید. چگونه قابل تصور است که مقصدی حق مطلق باشد ولی در عین حال از طریقی باطل استفاده کند؟ (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۷: ۲۳۷).

نتیجه

رویکرد کارکردگرایانه که نوعی نگاه ابزارانگارانه به داستان‌های قرآن کریم دارد و جنبه واقع‌نمایی و واقع‌گرایی قصص را نادیده می‌گیرد؛ توسط برخی نواندیشان معاصر مانند احمد خلف الله طرح گردیده است. با توجه به متن قرآن کریم که در بیان معنای مراد خویش مصون از هرگونه تیرگی و ابهام است و نازل کننده قرآن، بهتر از هر موجود دیگری قرآن را می‌شناسد و در تعریف او افضل از هر صاحب‌نظر دیگری است؛ قصص قرآن مطابق آیات قرآن دارای اوصاف (مانند وصف حق و أحسن) و اهداف و کارکردهایی (مانند عبرت‌آموزی، تثبیت قلب پیامبر، پرورش انسان در مسیر ایمان به غیب و ...) هستند که اولاً این اوصاف دال بر واقع‌نمایی داستان‌های قرآن در قالب نیکوترین شیوه داستان‌سرایی است؛ ثانیاً اهداف و اغراض مترتب بر قصص جز در بستر واقع‌نمایی حاصل نخواهد شد. مضاف بر اینکه روش قرآن در نقل قصص؛ گواه روشنی بر اهتمام قرآن به واقع‌گویی در بیان گزاره‌های تاریخی دارد.

فهرست منابع

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، **معجم مقاییس اللغة**، قم، مکتب الاعلام الاسلامیه.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، **التحریر و التنویر**، بیروت، موسسه التاریخ.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، **قرآن در قرآن**، قم، نشر اسراء.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، **تسنیم**، ج ۲۰، قم، نشر اسراء.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، **تسنیم**، ج ۱۳، قم، نشر اسراء.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، **تسنیم**، ج ۳، قم، نشر اسراء.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۴، **تسنیم**، ج ۳۶، قم، نشر اسراء.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۵، **تسنیم**، ج ۳۹، قم، نشر اسراء.
۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۵، **تسنیم**، ج ۴۰، قم، نشر اسراء.
۱۰. حکیم، محمدباقر، ۱۴۲۵ق، **القصص القرآنی**، قم، المجمع العالمی لاهل البيت (ع).
۱۱. خلف الله، محمداحمد، ۱۹۹۹م، **الفن القصصی فی القرآن الکریم**، لندن، موسسه انتشارات العربی.
۱۲. الخولی، امین، ۱۹۹۵، **الاعمال الکامله** (جلد ۱۰: مناهج التجدید فی النحو و البلاغه و التفسیر و الادب)، قاهره، الهیئته المصریه العامه للکتاب.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، **مفردات الفاظ قرآن**، بیروت، دارالشامیه.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل**، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۵. -سعیدی روشن، محمدباقر، ۱۳۹۰، **زبان قرآن از منظر کارکرد شناختی**، مطالعات تفسیری، دانشگاه معارف اسلامی، سال دوم، شماره پنجم.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۳، **قرآن در اسلام**، قم، بوستان کتاب.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۱، ۱۱، ۷، ۳، ۵، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.

۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲ق، *تفسیر جوامع الجامع*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۹. طیب حسینی، سیدمحمود، ۱۳۸۸، *نقدی بر استدلال خلف الله در باب وجود قصه اسطوره‌ای در قرآن*، قرآن شناخت، موسسه امام خمینی، سال ۲، شماره اول، ص ۱۶۸-۱۴۴.
۲۰. -عسگری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ق، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دارالآفاق الجدیده.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۲۵ق، *کتاب العین*، قم، اسوه.
۲۲. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر* (مفتاح الغیب)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۳. فصیحی، امان الله، ۱۳۹۰، *منطق کارکردی و دفاع از دین*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۴. فیومی، احمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، دارالهجره.
۲۵. قطب، سید، ۱۴۱۵ق، *التصویر الفنی فی القرآن*، بیروت، دارالشروق.
۲۶. قطب، سید، ۱۴۲۵ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دارالشروق.
۲۷. مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۰، *معارف قرآن*، ج ۶، قم، موسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۸. مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۹، *نظریه حقوقی در اسلام*، قم، موسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۹. مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۰، *فلسفه تاریخ*، ج ۲، تهران، صدرا.
۳۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۸، *انحطاط و ترقی تمدنها از نظر قرآن و منطق دیالکتیک*، تهران، صدرا.
۳۲.، ۱۳۸۲، *وحی و نبوت*، تهران، صدرا.
۳۳.، ۱۳۸۶، *قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ*، تهران، صدرا.
۳۴. معرفت، محمدهادی، ۱۴۲۳ق، *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*، قم،

موسسه تمهید.

۳۵.، ۱۳۸۸ش، *نقد شبهات پیرامون قرآن کریم*، حسن حکیم

باشی و دیگران، قم، موسسه تمهید.

۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ش، *تفسیر نمونه*، ج ۹ و ۱۰، تهران، دارالکتب

الاسلامیه.

۳۷. واعظی، احمد و امین، محمدرضا، ۱۳۹۵، *واقع‌نمایی گزاره‌های خبری قرآن*

کریم نحوه اثبات و ادله، قرآن شناخت، ش ۵۰، ص ۱۷-۷۳.

۳۸. ویلانت، رتراود، ۱۳۸۳، *جریان‌شناسی تفاسیر قرآن در دوره معاصر*، آینه

پژوهش، ش ۸۶، ص ۲-۱۷.

۳۹. هیک، جان، ۱۳۹۰، *فلسفه دین*، بهزاد سالکی، تهران، الهدی.

۴۰. یوسفیان، حسن و گلی، جواد، ۱۳۸۹، *جریان‌شناسی نومعتزله*، معرفت کلامی،

ش ۳، ص ۱۱۳-۱۴۰، قم، موسسه امام خمینی علیه السلام.